

شهادت حاج آقا نورالله به روایت سید اسدالله رسا



سید اسدالله رسا روزنامه نگاری آزاده و دردمندی بود که شخصیت حاج آقا نورالله را درک کرده و شیفته وی شده بود. این مرد آزاده که خود طعم شکنجه پهلوی را چشیده بود و معنی مبارزه با دستگاه دیکتاتوری را می دانست پس از سقوط دیکتاتور مجموعه مقالاتی را در خصوص شخصیت، قیام و شهادت حاج آقا نورالله در روزنامه عرفان منتشر کرد. در این قسمت بخشی از آن مقالات که پیرامون شهادت حاج آقا نورالله می باشد با هم مرور می کنیم.

حاج آقا نورالله برای مرگ حاضر بود ولی میل داشت موفق شود یعنی حریف را شکست بدهد و به زانو در بیاورد، آن وقت بمیرد!

حاج آقا نورالله میل داشت آن وقت چشم از زندگی ببوشد که دشمن نیز از ستمگری دست

بشوید ولی افسوس!... مقاومت حاج آقا نورالله تا آنجا رسید که ماشین جنایت به کار بیفتد و گردگیری بشود! آن قسمت از هیئت علمیه که در قم باقی ماندند به فعالیت خود افزودند.

به مجلس و دولت تلگرافاتی شدید مخابره و اجرای مواد تعهد شده را مطالبه کردند.

در خلال همین احوال نامه‌ای از حاج میرزا صادق آقامجتهد و روحانی متنفذ و مشهور آذربایجان به قم رسید و در آن نامه وعده شده بود حاج میرزا صادق آقا به قم خواهد آمد.

دولت و دربار از مفاد این نامه آگاه شدند. مقاومت حاج آقا نورالله اگر با حرکت و ورود یکی از بزرگترین مقامات روحانی آذربایجان توأم می گردید مشکل فوق العاده تری برای دولت ایجاد می شد.

پس باید کار را یکسره کرد. آری آفتاب عمر یکی از مظاهر بارز روحانیت اسلام و ایران باید به دست جنایتکاران غروب کند!

شیخوخیت و پیری و بیماری و تاءلم و سردی هوا و بیش آمدهای ناروا قسمت زیادی از اسباب این کار را فراهم کرده بود ولی طرح نقشه‌ای پلید و جانیانه آن روز و ساعت را جلو انداخت و دست ظلم و ستم اجازه نداد آن مرد روحانی روشن ضمیر و بلندهمت آسوده و راحت بمیرد.

کسالت حاج آقا نورالله تا آنجا رسید که باید به پزشک مراجعه شود.^۱

حاکم قم نزد حاج آقا نورالله رفت و مدتی از حذاقت دکتر شفاللوله یا به طوری که مشهور است پزشک احمدی نخستین با آیت الله صحبت

کرد. می‌گویند همین که نمایندگان دربار از تفرقه‌قم و حرکت حاج آقا نورالله و علمای دیگر به اوطان خود مایوس شده و مامورین قم و پاره‌ای از متنفذین دستورهایی داده و به تهران مراجعت کردند. فرماندار قم که پس از حادثه قم ترقی کرد و به سمت فرمانداری کرمانشاه ارتقاء یافت. شفاالدوله را پس از معرفی به معالجه وادار نمود. و اولین تصمیم پزشکی که شفا فقط در لقب او یافت می‌شود این شد که بیمار به تزریق یک دوره آمپول احتیاج دارد. استمداد در اجرای جنایات بوسیله طبیب سوابق تاریخی دارد. ولی همیشه اکثریت با پزشکان شرافتمندی بوده است که با شدیدترین درجه تهدید و تطمیع عهده‌دار انجام جنایتی نشده و ازین که دست و دامن خود را به خون بیمار و مریضی آلوده کنند، خودداری می‌کردند. چشیدن طعم مرگ از دست کسی که انسان زندگی‌اش را به او می‌سپارد، بزرگترین نمونه بی‌وجدانی است.

می‌گویند حاج آقا نورالله که آن ایام به هر جریان‌ی به نظر بدبینی و سوءظن نگاه می‌کرد و سابقه سوءقصد را هم در نظر داشت، بعلاوه به او خبر داده بودند مسافرین تهران با حالت خشم و عدم رضایت و قیافه تهدیدآمیز مراجعت کردند؛ لذا در کارها احتیاط می‌کرد و مخصوصاً از حاج میرزا شهاب‌الدین کاشانی که از علمای بزرگ کاشان و از مهاجرین بود راجع به دکتر شفاالدوله تحقیقی می‌کند. بیچاره حاج میرزا شهاب‌الدین هم که از زیر پرده بی‌خبر بوده است از دکتر بد نمی‌گوید. و روز ۲۹ جمادی‌الثانی دکتر برای تزریق آمپول به منزل آیت‌الله می‌رود. سکوت و تزلزل در منزل حاج آقا نورالله حکومت می‌کرد. حاج آقا نورالله می‌خواست حرف بزند و تردید خودش را از عمل دکتر بگوید؛ ولی یادش آمد با قرآن استخاره کرده و خداوند این پیش‌آمد را به او خبر داده و قول خداوند دروغ نیست. با اینکه حاج آقا نورالله ظاهراً پشت دربار را به خاک رسانده و کار را به آنجا کشانده بود که به انجام تمام تقاضاهای او تسلیم شدند؛ ولی مردان بلند همت به مراحل اولیه موفقیت دلخوش نبوده و همیشه

دنبال مراحل مهمتر و اساسیتر می‌روند. او می‌دانست و خوب تشخیص داده بود، تسلیمها و موافقتها جز صورتی بیش نیست. و پس از متفرق شدن حوزه مهاجرت قم کمترین اثری از آن همه اقوال و مواعید شفاهی و کتبی به جا نخواهند ماند. چه حاج آقا نورالله زنده می‌ماند و چه نمی‌ماند نتیجه جز این نبود که بعد از پایان مهاجرت آثار مهاجرت محو شود.

حساب حاج آقا نورالله این بود و بسیار درست هم حساب کرده بود. گذشته از همه اینها روز مرگ حذر کردن از مرگ سودی ندارد. چنانکه روز نبودن مرگ نیز ترس از مرگ معنی نخواهد داشت.

روح ابن یمین شاد :

دو روز حذر کردن از مرگ روانیست

روزی که قضا باشد و روزی که قضا نیست

رویکه قضا باشد کوشش ندهد سود

روزیکه قضا نیست در آن مرگ روانیست

همان چتری که بالای سر قم دیده می‌شده به صورت چتر مرگ بالای سر منزل حاج آقا نورالله رسید. مرغ اجل پر و بال خود را گشود و آهنگ مرگ اول کمی آهسته و بعد محسوس به گوش می‌رسید. دست پزشک جنایتکاری که از آسمان شرم نکرد و از قهر و انتقام خداوند به خود بیم راه نداد، بالا رفت و بعد از لمحه‌ای، سمی مهلک و تشنج آور، سمی که در فاصله کوتاهی بین حاج آقا نورالله و زندگی او فاصله‌ای بزرگ ایجاد کرد در خون مردی که به حمایت ملت ایران و حفظ قانون اساسی ایران و صیانت احکام مذهبی کشور ایران به پا خاسته و قیام کرده بود، داخل شد و فوراً رنگ از چهره بیمار پرید.

آدم کشی که ماسک پزشکی به چهره خویش زده بود و کار خود را تمام کرد و رفت.

گرفتگی و خستگی قلب و تشنج شروع شد. بیمار ناراحت بود و مدام از این طرف بستر به آن طرف می‌غلطید. اگر بستر بیمار از خار مگیلان پرکنید بهتر است تا در خون او سم داخل شود. کار تشنج بالا گرفت و به قدری این رنج بیمار شدید بود که دل سنگ به حال حاج آقا نورالله

می‌سوخت. یک نفر نقل می‌کرد گاهی چند متر بدن مسموم آن پیرمرد علیل از بستر بلند می‌شد و باز به زمین می‌افتاد. به تهران هم خبر داده بودند. حاکم قم و مرحوم شریعتمدار، هر دو به تهران تلگراف کردند که حال آیت‌الله بد است. دکتر امیراعلم و دکتر لقمان‌الدوله از طرف دربار و علیم‌الدوله از طرف شهربانی به قم حرکت می‌کنند.

آنها در راه قم و حاج آقا نورالله در راه مرگ، عجب دو راه مختلفی.

ماشین آنها در راه چپ و علیم‌الدوله مجروح می‌شود. و به همین نظر دیر به قم می‌رسند. از آن طرف هم چون ترکیب سم را هم طوری درست نکرده بودند که زود کار بیمار را بسازد حاج آقا نورالله گرفتار مشکل طول احتضار شده بود. شما را به خدا ببینید آدم به مرگ راضی شود در آن حال هم زحمت برای او تهیه کنند.

دکتر رسید زبان حاج آقا نورالله بند آمده بود و فقط اثر ناچیزی از زندگی در او دیده می‌شد. از بیمار معاینه دقیق به عمل آوردند. اول فکر آنها این شد که طبیب معالج حاضر شود. دنبال شفاءالدوله رفتند هر جا گشتند بلکه تمام قم را زیر و رو کردند، پیدا نشد. معلوم شد کار خود را کرده و رفته است. امیراعلم به لقمان‌الدوله می‌گوید: یک آمپول کامفر به بیمار بزنیم. لقمان‌الدوله این عمل را غیرمفید تشخیص می‌دهد. و باز در پیدا کردن طبیب معالج اهتمام می‌کنند.

این اهتمام برای این بود که بفهمند آمپول تزریق شده چه بوده است؟ بیهوشی و تشنج شدیدتر می‌شود. لقمان‌الدوله فوراً به اصل منظور پی‌برده و بدون اینکه از طرز عمل صحبت کند به امیراعلم می‌گوید: «مگر مادر دهر بار دیگر حاج آقا نورالله به وجود بیآورد.

صبح روز اول ماه رجب ۱۳۴۶ قمری که یکصد و پنج روز از عمر مهاجرت به قم می‌گذشت حاج آقا نورالله در بین شدیدترین آثار تشنج چشم از زندگی پوشید و طایر روح بلندپروازش به آسمان طیران نمود.

۱. نقل از مجله خواندنیها، شماره ۱۷، سال ششم، مورخ شنبه ۲۴ آذر ۱۳۴۴.